

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: آندره ویچک - [Andre Vltchek](http://Andre.Vltchek)

برگردان از: حمید محوی

۲۷ جولای ۲۰۱۸



[Andre Vltchek](http://Andre.Vltchek)

## نفرت واقعی غرب از چین غرب و تبلیغ نیهیلیسم ضد چینی و نژاد پرستانه مرکز پژوهش‌های جهانی سازی، ۱۵ جولای ۲۰۱۸

پیشگفتار مترجم :

در ترجمه مقاله حاضر « نفرت واقعی غرب از چین » که به اعتبار شاخص های برخی ناشران ایرانی در حد یک کتاب کوچک است، به یکی از مصاحبه های «صاحب نظران» ایرانی در بی بی سی (یوتوب) فکر می کردم. در آن مصاحبه یکی از «صاحب نظران» که احتمالاً به جرگه استادان ایرانی در دانشگاه های غرب تعلق داشت، بر این باور بود که «مردم خاورمیانه باید از امریکا سپاسگذار باشند که دائماً آنان را از چنگ دیکتاتورها نجات داده است...». متأسفانه هیچ یک از مداخلات ایالات متحده نه فقط در خاورمیانه بلکه در هیچ یک از دیگر مناطق جهان به جز تخریب زیربناها، کشتارهای توده ئی، سرزمین سوخته چیزی دیگری بر جای نگذاشته شده است. چندی پیش کاظم علمداری نویسنده کتاب البته بسیار خواندنی « چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت ؟ » در یک گردهمایی جبهه ملی ایران (در خارج از کشور) نظریه تقریباً مشابهی را مطرح می کرد، که من با استفاده از حافظه ام به نقل می آورم، به تمسخر می گفت که «حالا در جنگ احتمالی امریکا علیه ایران یک عده می گویند، پس برویم از جمهوری اسلامی دفاع کنیم...»، معنای حرفش این بود که در جنگ امریکا علیه ایران نباید از جمهوری اسلامی دفاع کنیم و باید اجازه دهیم که امریکا به اهدافش دست یابد. در اینجا است که می بینیم چگونه یک استاد دانشگاهی و یک نویسنده در زمینه علوم انسانی در حد یک مزدور امپریالیستی و همکار جنایت علیه بشریت تنزل می یابد. باید دانست که ترفند تبلیغات جنگی همواره بر این

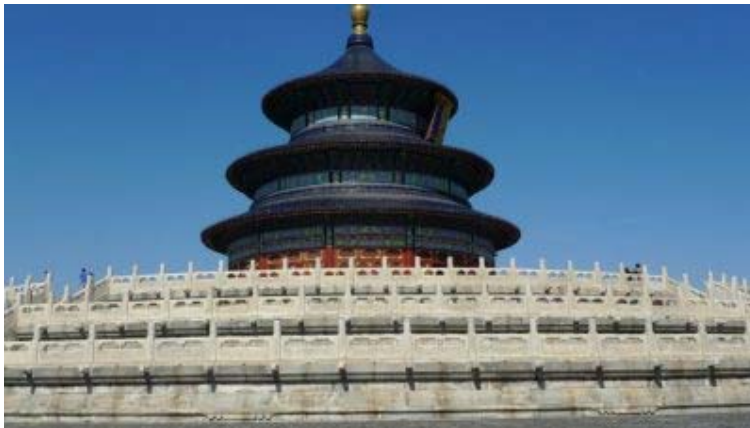
محور می گردد که هیچگاه نمی گویند به عراق حمله می کنیم، و یا افغانستان را برای منافع نا مشروع خودمان اشغال می کنیم، و یا... بلکه می گویند ما می خواهیم صدام حسین را سرنگون کنیم، و افغانستان را صرفاً برای دستگیری بن لادن اشغال می کنیم... امروز حتی همین مزدوران امپریالیستی با تبار ایرانی اعتراف می کنند که امریکا در پی تغییر رژیم ایران است. وضعیت را به این شکل تعریف می کنند بی آن که از موضع گیری و یا آرمان خاصی دفاع کنند، البته به جز انجام وظیفه برای امپریالیستها. در حالی که هدف اصلی امریکا و غرب امپریالیستی تسلط بر جهان است و این تسلط را نیز با گسترش نیروهای نظامی و زور، تخریب زیر بناهای کشور و تحمیل کشتارهای جمعی و درد و رنج وصف ناپذیر به توده های عظیم به انجام می رساند. بی گمان غرب امپریالیستی برای لشکر کشی هایش نیازمند شست و شوی مغزی مردم کشورهای امپریالیستی، استعمارگر و اشغالگر خودشان هستند، به همین علت نژاد پرستی و ناسیونالیسم از نوع مبتذل آن از اجزای ایدئولوژی حاکم است. کل این ایدئولوژی به ساخت و ساز طبقاتی نیز تعلق دارد.

این نوشته هماهنگام پاسخی ست مختصر به پرسشها و ابهاماتی که رسانه هائی مانند بی بی سی به زبان فارسی در اذهان عمومی ایجاد می کنند. موضع گیری آندره وچک بسیار روشن و آشکار است، دوزخیان زمین با توجه به پیدایش قدرتهای نوین، فرصت تازه ای برای توسعه و خوشبختی یافته اند، و می توانند و باید کره زمین را از چنگ تروریستهای غرب نژاد پرست نجات دهند. جلوی غرب را باید گرفت، و به طور مشخص می گوید :

«عقدۀ برتری در اروپا و امریکای شمالی بسیار نیرومند و نابخشودنی ست. در اینجا یک خطر واقعی وجود دارد که اگر کنترل نشود و اگر علیه آن مقاومتی صورت نگیرد، به زودی هر گونه اثری از آثار زندگی را از روی کره زمین از بین خواهد برد.»... «فقط یک نیروی دیگر می تواند غرب را متوقف کند، و باید متوقف کند.»

گاهنامه هنر و مبارزه- ۲۶ جولای ۲۰۱۸

\*\*\*\*\*



چنانکه به نظرمان می رسد افکار عمومی در غرب با وجود آن که نسبتاً تربیت شده و آموزش دیده است ولی عمیقاً در ناآگاهی به سر می برد. با وجود این همین افکار عمومی پس از تلاش برای عبور از موانع و به مدد عناصر متقاعد کننده، می تواند با برخی مسائل اصولی موافق باشد و برای مثال بپذیرد که روسیه در طول تاریخ قربانی چندین حمله از سوی کشورهای اروپائی شده و یا کشورهائی مانند ونزولا، کوبا، ایران و یا کوریای شمالی (جمهوری دموکراتیک خلق کوریا) در تاریخ دوران مدرن هرگز به مرز کشورهای خارجی به هدف حمله، غارت، و یا سرنگونی رژیم حاکم تجاوز نکرده اند.

بنابر این به «بازدارندگی» و یا عناصر متقاعد کننده نیاز هست ولی دست کم در برخی دوایر خاص در جامعه غربی که از سوی دیگر به شکل یأس آوری شست و شوی مغزی شده اند، برخی صحبت های خاص و محدودی در برخی امور و در برخی فرصت ها هنوز ممکن است وجود داشته باشد.

چین متفاوت است. در غرب مدارائی با چین وجود ندارد. بزرگترین و یکی از کهنسال ترین فرهنگ های روی کره زمین طبق موازین و سنجه های متعدد از سوی سازندگان افکار عمومی، تبلیغات چی ها، «جهان دانشگاهی» و رسانه های همگانی حاکم در لندن، نیویورک، پاریس و بسیاری از مراکز و دوایری که در غرب آنها را «کارشناس» و ستون «آزادی اطلاعات» معرفی می کنند دائماً نفی شده، به چین اهانت می کنند، مسخره می کنند و با تکبر و [غرور بیمارناک] درباره این کشور به داوری می نشینند.

پیغامها و گزاره های ضد چینی گاهی خیلی آشکارند ولی در اغلب مواقع کمی سرپوشیده و غالباً همیشه نژادپرستانه است و بیشتر از ناآگاهی تراوش می کند. واقعیت هولناک این است که چنین ساز و کاری واقعاً عمل می کند! این گزاره ها به چندین دلیل عمل می کند. یکی از دلایل این است که در حالی که آسیائی های شمال به طور عام و چین به طور خاص با پشتکار آنچه را که به امور جهان امروز مربوط می شود آموخته اند ولی غربی ها تقریباً از آسیائی ها و چینی ها هیچ چیزی نمی دانند.

من شخصاً به یک سری آزمایش ساده ولی روشنگر در چین، کوریا، جاپان و به همین گونه در چندین کشور اروپائی انجام دادم: و نتیجه گرفتم که تقریباً همه بچه های آسیای شمالی بسادگی دست کم با چند اثر فرهنگ غربی آشنائی دارند و خاصه شکسپیر و موزارت را فوراً بازشناسی می کنند، ولی بیشتر استادان دانشگاهی در اروپا با تیتز دکتری حتا با نام یک سینماگر کوریا یا موسیقی دان کلاسیک چینی یا شاعر جاپائی آشنائی ندارند.

غربی ها هیچ چیزی از آسیا نمی دانند! این موضوع فقط به ۵۰٪ آنان مربوط نیست، و نه حتا به ۹۰٪ بلکه شمار آنان به احتمال قوی چیزی نزدیک به ۹۹.۹٪ است.

نیازی به توضیح نیست که کوریا تولید کننده یکی از بهترین فلمهای هنری و تجربی در جهان است، در حالی که چین و جاپان برای هنر کلاسیک باظرافت بی بدیل و به همین گونه شاهکار هایشان در زمینه هنر مدرن مشهور هستند.

همین ناآگاهی در غرب تا عرصه فلسفه چینی، نظام سیاسی و تاریخ این کشور گسترش می یابد. اروپا و امریکای شمالی در ناآگاهی عمیقی نسبت به جهان بینی چینی به سر می برند. در پاریس یا در برلین تحلیلگران غربی صرفاً بر پایه منطق غربی آمیخته به تکبری پُر منات در مورد چین قضاوت می کنند.

نژاد پرستی یگانه توضیح بنیادی برای چنین وضعیتی ست، هر چند که دلایل جانبی دیگری نیز می تواند وجود داشته باشد.

نژاد پرستی غربی که طی سده ها با تحقیر و تهاجم چین را ویران کرد، به تدریج تاکتیک و ستراتیژی اش را تغییر داد. با توهین آشکار و با وخامت هرزگی بیشتر، غرب به تدریج چنین شگردهائی را با ظرافت بیشتر صیقل داد ولی همواره سرشت شیاد و کلاهبردار خود را حفظ کرد. سرشت بدآهنگ و ازگان غربی که از ساز عقده برتری جوئی برآمده بود خاموش نشد.

در گذشته، غرب چینی ها را به مثابه حیوانات کثیف ترسیم می کرد. اندک اندک، غرب با ترسیم انقلاب چین به مثابه حیوانی عجیب الخلقه آغاز کرد و همین رفتار را در کل ساخت و سازهای چین به کار بست و با مفاهیم و شعارهائی مانند «حقوق بشر» به نبرد علیه جمهوری خلق و حزب کمونیست چین پرداخت.

ما در اینجا از حقوق بشر حرف نمی‌زنیم که می‌تواند و باید در همه جهان (مانند حق زندگی) برای حفاظت از همه ملت‌های جهان به کار بسته شود. زیرا روشن است که آنانی که چنین قوانینی را طی سده‌ها در سطح بسیار گسترده نقض کرده‌اند، همین کشورهای غربی هستند.

اگر بنا بر این بود که همه انسانها برابر باشند و برابری آنان رعایت شود، در این صورت همه کشورهای غربی می‌بایستی به دادگاه فراخوانده و به اتهام کشتارهای جمعی و نسل‌کشی‌های متعددی که در گذشته و حال مرتکب شده‌اند مجازات شوند و کشورهایشان به اشغال [قانون] درآید.

اتهامات به جرائم روشن است: بربریت، چپاول، شکنجه، کشتار ۱۰۰ ها میلیون انسان در افریقا، خاورمیانه، امریکای لاتین و البته تقریباً در سراسر آسیا. برخی از بی‌شرمانه‌ترین جنایات غرب علیه چین و مردم این کشور به وقوع پیوسته است.

مفهوم «حقوق بشر» که غرب پیوسته علیه چین به کار می‌برد «هدف‌گیری شده» است. بخش بزرگی از اتهامات و «واقعیات» از زمینه کلی و هر آنچه در سطح جهانی در گذشته و حال روی داده خارج بوده و فقط دیدگاه‌ها و تحلیل‌های اروپائی محور به کار بسته شده است. در این دیدگاه‌ها فلسفه و منطق چینی‌ها کاملاً ندیده گرفته شده و یا هرگز آن را جدی نگرفته‌اند. هیچ‌کس در غرب از چینی‌ها نمی‌پرسد که واقعاً چه می‌خواهند (فقط این به اصطلاح «مخالفانند» که مجاز بوده‌اند تا با میانجیگری رسانه‌های همگانی با مردم حرف بزنند). چنین رویکردی ناظر به دفاع از هیچ چیزی نبوده است، کاملاً به عکس تحقیرکننده و برای خطاکار جلوه دادن پر جمعیت‌ترین کشور جهان و نظام یگانه و بی‌بدیل آن تدارک دیده شده که بیش از پیش به وضعیت پر اهمیتی در جهان ارتقاء یافته است.

روشن است که دانشگاه‌ها و رسانه‌های غربی با میلیون‌ها و میلیارد‌ها دلار بودجه برای حذف صدای چینی‌ها و تشویق نیهیلیسم تاریک و ضد کمونیست و ضد جمهوری خلق چین بسیج شده‌اند.

من یک استاد دانشگاهی ایرلندی را می‌شناسم که در آسیای شمالی زندگی می‌کرد و در چین به تدریس اشتغال داشت. یک روز با افتخار به من گفت که او عادت داشت دانشجویانش را تحریک کند: «آیا می‌دانید که مائو «پدوفیل» بوده است؟» و آنانی را که به این گزاره اعتراض می‌کردند و آن را مسمئزکننده می‌دانستند مسخره می‌کرد.

چنین رویکردی برای دانشگاه غربی در شرق کاملاً قابل قبول است. ولی شما می‌توانید نقش‌ها را به شکل معکوس در نظر بگیرید و یک استاد چینی را تصور کنید که برای تدریس زبان و فرهنگ چینی به لندن آمده و نخستین کلاس خود را با این پرسش از دانشجویان شروع می‌کند که آیا می‌دانید چرچیل «زوئوفیل» بوده است. در این صورت چه روی خواهد داد؟ آیا فوراً و یا در پایان روز اخراج خواهد شد؟

\*\*\*\*\*

وقت آن فرا رسیده تا همه جهانیان این موضوع ساده را بدانند و آگاه باشند که غرب هیچ شرمی به خود راه نمی‌دهد. در گذشته، من غالباً این وضعیت را با دهکده سده‌های میانی مقایسه کرده‌ام که هدف حمله و غارت راهزنان (غرب) قرار می‌گرفتند. فروشگاه‌های مواد غذایی به توبره کشیده می‌شد، خانه‌ها را به زبانه‌های آتش می‌سپردند، به زنان تجاوز می‌کردند و کودکان را به زور به بردگی می‌کشیدند و سپس آنان را عمیقاً شست و شوی مغزی می‌دادند. هر گونه مقاومت با خشونت تمام سرکوب می‌شد. به مردم می‌گفتند که برای همدیگر متقابلاً جاسوسی کنند، «تروریستها» و «عناصر خطرناک» در جامعه را برای حفاظت از رژیم اشغالگر افشاء کنند.

فقط دو «نظام اقتصادی» مجاز بود، فئودالیسم و سرمایه داری. اگر روستا نشینان کدخدائی را برمی گزیدند که حاضر بود از منافع آنان دفاع کند، راهزنان بی هیچ تشریفاتی او را به قتل می رساندند. او را می کشتند و یا سرنگون می کردند تا وضعیت سابق پا برجا بماند.

ولی می باید چیزی شبیه عدالت وجود داشته باشد، آیا اینطور نیست؟ به همین علت هر از چند گاهی شورای راهزنان دزدی را دستگیر می کردند که تعدادی خیار و گوجه فرنگی ربوده بود و به این ترتیب به خودشان می بالیدند و ادعا می کردند که از مردم دهکده حفاظت می کنند. در حالی که خودشان در واقع امر هست و نیست مردم را به خاکستر تبدیل کرده بودند.

با توجه به تاریخ گذشته و حال چین قدیمی و مدرن، و با توجه به سرشت نسل براندازه غرب در گذشته و حال، و با توجه به این امر که چین، به مفهوم وسیع کلمه، بزرگترین ملت صلح جو در تاریخ جهان است، چگونه غربی ها می توانند به خودشان اجازه دهند اصطلاحی مانند «حقوق بشر» را به زبان بیاورند و یا چین، روسیه، کوبا و هر کشوری دیگری را که در فهرست سیاه خودشان به ثبت رسانده اند به باد انتقاد بگیرند؟

البته، چین، روسیه یا کوبا «کشورهای بی عیب و نقصی» نیستند (هیچ کشوری در جهان بی عیب و نقص نیست، و هرگز نیز چنین کشوری وجود نخواهد داشت)، ولی آیا یک راهزن و آدم کش در سطح توده های انسانی می تواند مجاز باشد که درباره همه و هر چیزی داوری کند؟

روشن است که پاسخ آری خواهد بود! و این واقعیت دائماً روی می دهد.

غرب بی شرم است. زیرا در ناآگاهی به سر می برد، عمیقاً درباره رویدادهای گذشته و حال بی اطلاع است و یا به شکلی مشروط بر این امر شده که بی اطلاع باقی بماند و به این علت که غرب واقعاً یک جامعه اصولگراست و قادر به تحلیل و مقایسه نیست. غرب نمی تواند ببیند.

آنچه از سوی سیاستمداران عرضه شده و دانشگاهیان و رسانه های همگانی فرمانبردارانه تکرار می کنند کاملاً معیوب است.

کما بیش کل جهان در همان وضعیتی ست که درباره دهکده سده های میانی در بالا مطرح کردم. ولی [غرب] چین و همین گونه روسیه، ونزوئلا، سوریه، ایران و کشورهای دیگر به مثابه محور شرارات و دژخیم مردم معرفی شده اند. سیاه سفید است. جنگ صلح است. بردگی آزادی ست. همان کسی که علیه مردم خشونت می ورزد صلح طلب و پولیس است.

\*\*\*\*\*

باز هم یک بار دیگر غرب نسبت به چین نفرت می ورزد. سعی کنیم کاملاً صادق باشیم.

چین باید به این موضوع آگاه باشد و نظر به این امر واکنش نشان دهد. هر چه زودتر بهتر.

همان گونه که پیش از این دریافتیم، نفرت از چین خردگريزانه و کاملاً نژاد پرستانه است. نفرت از چین اصولاً ناشی از عقده برتری نزد «متفکران» غربی ست. نفرت از چین هماهنگام بر

پایه ترس و بیم پیشا خودآگاه غربی ها ست که فرهنگ و نظام سوسیالیستی این کشور (با همه کاستی هایش) دورادور خیلی برتر از فرهنگ ترور و خشونت ست که اروپائی ها و سپس امریکای شمالی ها به سراسر جهان تحمیل کرده اند.



چند سال پیش از این با رسانه های مختلف چینی مصاحبه هائی داشتم از جمله روزنامه مشهور مردم، رادیو بین المللی چین ( CCTV که امروز به CGTN تغییر کرده است).

همه می خواستند بدانند چرا با وجود همه تلاشهای چین برای پیوند دوستی با جهان، در کشورهای اروپائی با این همه چین هراسی روبه رو می شوند. من بارها و بارها با همین پرسش روبه رو شدم، می پرسیدند « چه کار دیگری می توانیم انجام دهیم؟ ما همه شگردها را آزموده ایم...چه کار دیگری ممکن است وجود داشته باشد؟»

ملت چین به دلیل خوش بینی عظیم ارثی این موضوع ساده ولی بنیادی را درک نکرده است که چین هر چه بیشتر در راستای مناسبات دوستانه با جهان بکوشد و هر چه بیشتر از رفتارهای خشونت آمیز اجتناب کند بیشتر مورد نفرت غرب قرار می گیرد و بیشتر ابلیس نمائی خواهد شد. به طور مشخص علت این است که چین خلاف غرب در پی تلاش برای بهبودی زندگی در جهان است و به همین علت او را راحت نمی گذارند و در مراکزی مانند لندن، پاریس و نیویورک هرگز مورد بازشناسی و تحسین قرار نمی گیرد.

به آنانی که چنین پرسشی را مطرح کرده بودند، پاسخ گفتم: « از شما متفردند چون که شما عنصر خوبی هستید! ». شاید پاسخ من برای چینی ها کمی نامناسب و بی ادبانه به نظر رسد. با وجود این نمی خواستم بی ادب باشم، فقط سعی می کردم صادقانه به پرسشی پاسخ بگویم که به روانشناسی فرهنگ غربی مربوط می شد، یعنی فرهنگی که سدها میلیون انسان را در سراسر جهان به قتل رسانده است. با این همه باید یادآوری کنم که بزرگترین روانشناس اروپائی در طول تاریخ، کارل گوستاو یونگ در مبحث عارضه شناسی، فرهنگ غرب را «بیمارناک» (پاتولوژیک) تشخیص داده است.

ولی برآستی چه کسانی از چین متفردند و تا چه اندازه؟

پس بیاییم کمی روی ارقام متمرکز شویم: چه کسانی از چین متفردند و تا چه اندازه؟ به طور کلی غربی ها، اروپائی ها و امریکای شمالی ها. و جاپانی ها که در واقع ده ها میلیون چینی را کشته اند، و ویتنام رقیب اصلی منطقه چین. بر اساس گزارش Pew Research Center در سال ۲۰۱۱ [ مرکز پژوهش امریکائی که آمار و اطلاعات در زمینه های اجتماعی، جمعیت شناسی، افکار عمومی تهیه می کند و به بیان دیگر یک اتاق فکری ست] فقط ۱۳% جاپانی ها نسبت به چین نظر مساعد نشان داده اند. تمایل جاپانی ها که هم پیمانان اصلی غرب در آسیا هستند نسبت به چین تا ۸۳% «منفی» بوده است.

در ایتالیا که به شکل شرم آوری نژاد پرست و هیستریکمان ضد چینی ست ۳۱% نظر مساعد و ۵۹% نظر منفی بوده. شوک آور؟ آری.

ولی المان بهتر از این نیست، ۳۴% مساعد و ۵۳% منفی. ایالات متحده امریکا ۴۴% مساعد و ۴۷% منفی. فرانسه ۴۴% مساعد و ۵۲% منفی. نیمی از اسپانیائی ها نسبت به چین نظر منفی نشان داده اند، ۴۳% مساعد و ۴۳% منفی. و اکنون موضوع واقعاً شوک آور: « بقیه جهان ». در افریقای جنوبی افکار عمومی نسبت به چین ۴۵% مساعد و ۳۲% منفی بوده. ارجنتاین ۴۱% مساعد و ۲۶% منفی. حتا فیلیپینی ها که غربی ها دائماً آنان را علیه چین تحریک می کنند ۵۵% مساعد و ۴۰% منفی بوده. اندونزی که چندین بار علیه چینی ها دست به خشونت زده و با کودتائی که به پدر خواندگی ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۶۵ در اندونزی صورت گرفت، در همین دوران بود که حتا زبان چینی نیز ممنوع اعلام شد ۵۵% مساعد و ۳۶% منفی. مکزیک: ۴۳% مساعد و ۲۳% منفی. جمهوری بولیواری ونزوئلا: ۵۲% مساعد و ۲۹% منفی. چیلی: ۵۱% مساعد و ۲۸% منفی.

در اینجا ارقام چرخش جالبتری پیدا می کنند. لبنان ۶۳٪ مساعد و ۳۳٪ منفی. کنیا ۵۴٪ مساعد و ۲۱٪ منفی. برزیل ۵۲٪ مساعد و ۲۵٪ منفی. تونس ۶۳٪ مساعد و ۲۲٪ منفی. روسیه ۷۰٪ مساعد و ۲۴٪ منفی. تانزانیا ۶۳٪ مساعد و ۱۵٪ منفی. سنگال ۶۴٪ مساعد و ۱۰٪ منفی. و پر جمعیت ترین کشور افریقائی زیر صحرائی نیجریه ۷۲٪ مساعد و ۱۳٪ منفی.

بخش خدمات جهانی بی بی سی در سال ۲۰۱۷ آماری درباره چشم انداز نفوذ چین برای هر کشور تهیه کرده است که ما را با نتایج باز هم شگفت آورتری روبه رو می کند.

در دو قطب مخالف، در اسپانیا ۱۵٪ نفوذ چین را مثبت و ۶۸٪ آن را منفی دانسته اند، ولی در نیجریه ۸۳٪ نظرات مساعد و فقط ۹٪ منفی بوده است.

کمی درباره چیزی که این ارقام به ما می گویند دقت کنیم.

اهمیت فزاینده چین در صحنه جهانی واقعاً به نفع چه کسانی ست؟ البته، اکثریت دوزخیان زمین! چه کسانی خواهان جلوگیری از چین برای کمک به مردم استعمارزده و زیر ستم هستند؟ قدرتهای استعمارگر قدیمی و جدید!

کشورهای امپریالیست غربی (و دولتهای مشتری آنان مانند جاپان و کوریای جنوبی) از چین منتفراند، در عوض کشورهای افریقائی، و اغلب کشورهای آسیائی و امریکای لاتین و به همین گونه روسیه دوستدار چین هستند.

اگر آنچه را که درباره نفوذ مخرب چین یا «استعمار نوین چین» در قاره افریقا به اروپائی ها می گویند برای یک افریقائی تعریف کنید از خنده ریسه خواهد رفت.

درست وقتی که می خواستم جستار حاضر را منتشر کنم، از سوی یکی از رفقایم از کنیا به نام بروکر نگسا اومول Brooker Ngesa Omole دبیر ملی سازمان حزب سوسیال دموکرات کنیا پیغامی به شرح زیر دریافت کردم:

« رابطه چین با کنیا به طور خاص و با افریقا به طور عام نه تنها به گسترش عظیمی در ساختارهای زیر بنائی انجامیده بلکه میان چینی ها و افریقائی ها به یک رابطه فرهنگی به مفهوم عمیق کلمه انجامیده است. به این معنا که این بار افریقائی ها توانسته اند مستقیماً و به شکل دسته اول چینی ها را دریافت کنند، بی آن که به فیلتر نیمه واقعی نما و دروغهای روزمره که علیه چین و مردم چین از سوی کارخانه های دروغ پردازی مانند سی ان ان CNN به شکل گسترده در جهان پخش و منتشر می شود وابسته باشند. چین هم هنگام نشان داد که شیوه متفاوت دیگری برای شراکت در آن چیزی که همکاری توسعه و سرمایه بین المللی می نامند وجود دارد، چینی ها سیاست منع مداخله در امور داخلی کشورهای مستقل را رعایت می کنند، در حالی که خلاف این رویکرد، ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که سیاستهای مخربی را در سطح قاره افریقا به اجراء گذاشتند موجب درد و رنج و مرگ بسیاری از افریقائی ها شده اند، از جمله این سیاستهای ویرانگر طرح «تعدیل ساختاری» است که در واقع [برای کشورهای قرض گیرنده] مرگبار بود. پس از کار بست این طرح نرخ بیکاری در کنیا به شکل عمودی اوج گرفت و کشور ما به ورشکستی افتاد. مقایسه دیگری که می توانیم انجام دهیم مربوط است به سرعت اجرائی طرح ها. در گذشته فرآیند دیوان سالاری در وضعیت بسیار وخیم و هزینه بردار می توانست تا مرحله اجرائی چندین سال به طول بینجامد. این فرآیند با ورود سرمایه چینی تحول یافت و می بینیم که طرح ها در زمان مناسب به اجراء گذاشته می شود، و درباره کیفیت کار و محصولات چینی یا روسی خلاف آنچه در رسانه های غربی حتا پیش از آن که به آزمون گذاشته شود به اذهان عمومی تزریق می کنند باید بگوییم که از کیفیت بالائی برخوردار است.»

\*\*\*\*\*

نظام چینی (کمونیسم یا سوسیالیسم با خصوصیات چینی) در جوهر وجودی خود برآستی انترناسیونالیست است.





همان گونه که رئیس جمهور مائو تسه دون در «وطن دوستی و انترناسیونالیسم» نوشته است :

« آیا یک کمونیست که انترناسیونالیست است، هم هنگام می تواند وطن دوست باشد ؟ ما فکر می کنیم که او نه تنها می تواند بلکه باید (...)  
پیروزی چین بر اشغالگران امپریالیست به مردم کشورهای دیگر یاری خواهد رساند...»

رئیس جمهور مائو این کتاب را در کوران مبارزه علیه اشغالگران جاپانی برای آزادی چین نوشت. با وجود این از آن تاریخ تا کنون تغییر چندانی در این آرمان روی نداده است.

چین قاطعانه آماده است و ظرفیت آن را نیز دارد که به یاری بخش مهمی از جهان ویران شده به دست امپریالیسم غرب بیاید. چین برای تحقق چنین امری به اندازه کافی بزرگ و قدرتمند هست. چین در این زمینه قاطعانه عمل می کند و سرشار از خوشبینی است.

غرب مستقیماً دست به ایجاد بحران و نزاع می زند، همانگونه که در میدان تیانمن در بیجینگ سال ۱۹۸۹ روی داد یا جریانی که واقعاً توفیقی به دست نیاورد، در هونگ گونگ سال ۲۰۱۴ (به دلیل انزجار اکثریت مردم محلی از خودخواهی تظاهر کننده های طرفدار غرب).

این کارگزاران و نمایندگان غربی همانهایی هستند که اغلب اروپاییها و امریکای شمالی ها از چین می دانند (جمهوری خلق چین) : « حقوق بشر »، فالون گونگ (یا چیکونگ)، تبت، دالای لاما، در «شمال غربی کشور» (در اینجا، به یاد نمی آورند یا نمی توانند بدرستی اسامی را تلفظ کنند، ولی در رسانه های بزرگ به آنان گفته اند که چین در آنجا به اعمال بی شرمانه ای دست زده است» و در نتیجه آنان نیز این حرفها را تکرار می کنند)، میدان تیانمن، ای وی وی Ai (英文名) Wei-Wei و سروصداهای گوش خراش دیگر که به شکل «رویدادها» یاد می کنند و اسامی پراکنده.

چنین است که این کشور عظیم با هزاران سال تاریخ، فرهنگ و فلسفه در اذهان غربی ها منعکس می شود، مورد داوری قرار می گیرد و سرانجام ناشناخته باقی می ماند.

کل این وضعیت اگر نتایج تراژیکی نمی داشت و دهشتناک و خطرناک نمی بود می توانست خیلی خنده دار باشد. بر این اساس پاسخ به این پرسش که چه کسانی از چین متنفراند روشن می شود : ولی در کشورهایی که روی همه قاره ها مورد خشونت امپریالیستهای غربی قرار گرفته اند و به وضعیت برده تنزل داده شده اند، کشورها چین را دوست دارند. آنانی که از چین متنفراند آن کشورهایی هستند که حاضر نیستند کشورهایی را که عملاً به زیر یوغ استعمار خود درآورده اند رها کنند. آنانی که به چین نفرت می ورزند آن کشورهایی هستند که به خوب زندگی کردن و خیلی خوب زندگی کردن عادت دارند ولی به خرج دیگران. برای آنان چین از دیدگاه تاریخی برابری طلب و اکنون سوسیالیست و کمونیست (با خصوصیات چینی) یک تهدید واقعاً پر اهمیت به شمار می آید. چین نه برای ادامه زندگی یا ادامه زندگی صلح جویانه آنان بلکه برای تداوم چپاولگری و اعمال خشونت آنان علیه جهان تهدید تلقی می شود.



رفتار انترناسیونالیست چین نسبت به جهان، برابری خواهی و انسان دوستی، اتکائی که به کار مداوم دارد و خوشبینی عظیم مردم به زودی، خیلی به زودی می تواند رکود نکبت بار و بی حسی عمیقی را در هم بشکند که اروپا و ایالات متحده آمریکا در رگهای همه ملت‌هایی که قربانی تجاوز، غارت و تحقیر آنان بوده اند تزییق کرده اند.

چین در گذشته رنج بسیار کشیده است !

جف براون Jeff Brown متخصص برجسته چین که هم اکنون در شنزن زندگی می کند، در کتاب انقلابی اش زیر عنوان «! China Is Communist, Damn It» درباره رفتارهای ضد بشری که چینی ها از سوی غربی ها در کوران سده ها متحمل شده اند نوشته است :

«...تعداد بی شماری در سده ۱۹...ریوده و یا در زد و بندها به جای برابر یا برده به جهان نوین [امریکای شمالی] گسیل شدند. نژادپرستی که این باربران چینی را هدف گرفته بود بسیار آموزنده است. در طول مسافرت از اقیانوس، از چین تا وانکوور در کانادا چینی ها را در طبقه ای که به حمل بار اختصاص داشت به شکل فشرده جا می دادند. هوای این بخش از کشتی برای سفری که سه هفته به طول می انجامید مناسب نبود. این مسافران چینی هیچ تماسی با مسافران سفید پوستی که در طبقات بالای کشتی مستقر شده بودند نداشتند. چینی ها از خورشید و هوای تازه محروم بودند.

خدمه کشتی ها به شکل روزمره از همپیمانان چینی به نام «گله» یاد می کردند و رفتارشان نیز با آنان به همینگونه بود. در واقع با آنان رفتاری بدتر از چهارپایانی مانند خوک، گوسفند و اسب داشتند، زیرا قوانین و موازینی برای حیوانات وجود داشت که در آن هوای آزاد معین و حرکت آنها را به شکل روزمره در طول انتقال بار حیوانی تعیین می کرد...

روایت بی اعتنا آمیز این نوع رفتارهای غیر انسانی با شهروندان چینی را در یادداشتهای یک افسر بریتانیایی که مأمور حفاظتی بود می یابیم :

«وقتی بچه بودیم، به ما آموخته بودند که قابیل و باربران از همان آغاز قاتل بوده اند. نباید و نمی بایستی به هیچ برابری اعتماد کنیم، باربر سگ زرد بود... کار رسیدگی به صف کردن باربران خسته کننده است. در فرامین، به «سوار کردن» اشاره شده. ولی آنانی که در این کار تجربه دارند، بیشتر به از اصطلاح «پاکت بسته بندی» استفاده می کنند». باربران مسافرانی نیستند که بتوانند جای خودشان را پیدا کنند. باربران به اندازه ای شبیه گله هستند که باید بسته بندی شوند. وقتی که تجربیات روزمره بی وقفه روی باربران فشار می آورد، رفتارشان نسبت به جهان هستی همان رفتار حیوان اهلی ست.»

افسر بریتانیایی داریل کلین Daryl Klein در خاطراتش زیر عنوان «With the Chinks» (با چینی ها، یا، با چینتوکها) مانند یک نژاد پرست امپراتوری غربی حرف می زند. البته، «چینتوک» بدترین ناسزائی ست که علیه چینها به کار می رود، معادل برزنگی زرد است. اصطلاح باربر (کولبر) بهتر از این نیست. مانند اصطلاح «کول خیس شده» است که در ایالات متحده برای مکزیکیها به کار می برند که به ورود قاچاقی آنان با شنا از رود ریو گراند اشاره دارد. افسر بریتانیایی دست کم در تهی کردن آنان از نشانه های انسانی صادق است زیرا آنها را به شکل بیگانه های ترسناک ترسیم می کند.

نمونه های بی شماری درباره تبعیض و تحقیر چینی ها از سوی اشغالگران غربی که در خاک خود چینی ها به وقوع پیوسته وجود دارد. چینی ها را عملاً قتل عام می کردند و در خاک خودشان غربی ها و جاپانی ها آنان را به جایگاه برده تنزل داده بودند.

افزون بر این، جنایات بی شرمانه ای در خاک ایالات متحده آمریکا نیز علیه چینی ها صورت گرفت، به علاوه اعدام بی دادگاه و کشتارهای دیگر. بسیاری از مردان چینی را به عنوان کارگر برده به ایالات متحده آمریکا و اروپا فرستادند و به سختی از آنان کار کشیدند و بدتر از حیوان با آنان رفتار کردند. بی هیچ دلیل، مگر به این دلیل که چینی بودند. برای چنین اعمال بربریت منشانه ای حتی چند دهه یا سده بعد هیچ گاه از آنان معذرت خواهی به عمل نیامد و جبران خسارت نشد. تا امروز، این موضوع به سکوت برگزار شده است، گرچه باید از خودمان بپرسیم که آیا واقعاً این «سکوت» ساده است که ناشی از ناآگاهی و بی خبری بوده و یا به موضوع خیلی بی شرمانه تری مربوط می شود، شاید تردیدی در این رویکرد نهفته و شاید نفی آگاهانه یا ناآگاهانه برای محکوم کردن میوه های فرهنگ غربی باشد که عبارت است از امپریالیسم، نژاد پرستی و در نتیجه فاشیسم.

گوئین شارپ Gwen Sharp یک استاد دانشگاهی در ۲۰ جون ۲۰۱۴ در مقاله ای برای Sociological Images زیر عنوان «Old “Yellow-Peril” Anti-Chinese Propaganda» (تبلیغ قدیمی ضد چینی «خطر زرد») نوشت:

«مردان چینی به گونه استرئوتیپ [الگوی شخصیت پیش ساخته و تصنعی و تکرار پذیر] ترسیم می شدند، افرادی هروئینی مضمحل که حضورشان فحشاء را تشویق می کرد، قمار و دیگر فعالیت های غیر اخلاقی. شماری از شهرهای ساحل غربی شورشهایی را به خود دیدند که در کوران آن سفید پوستها به آسیائی ها تازیدند و محلات چینی را نیز تخریب کردند. در سال ۱۸۸۶ شورشهایی در سیاتل به بازداشت عملاً همه جمعیت چینی انجامید و سپس با اعمال زور آنان را به سانفراسیسکو فرستادند. وضعیت مشابهی در شهرهای دیگر روی داد و موجب شد که کارگران چینی در سراسر غرب پراکنده شوند و به مکانهای دیگری کوچ کنند، یعنی روندی که موجب پیدایش فزاینده محلات آسیائی در چندین شهر بزرگ ساحل غربی [امریکا] شد.»

در طول تاریخ، چین و مردم چین از دست غربی ها که همانا اروپائی ها و امریکای شمالی ها باشند درد و رنج بسیار کشیده اند.

بر پایه منابع دانشگاهی و منابع دیگر از جمله:

History And Headlines” (History: October 9, 1740: Chinezenmoord, The Batavia Massacre)  
چنین می خوانیم: «در ۹ اکتوبر ۱۷۴۰، اربابان استعمارگر هالندی در جزیره جاوا (امروز یکی از بنادر مهم اندونزی)، در شهر بندی باتاویا (امروز جاکارتا پایتخت اندونزی) کشتار جنون آسائی به پاکسازی قومی انجامید و تقریباً ۱۰۰۰۰ چینی تبار به قتل رسیدند.

معنای ساده واژه هالندی «Chinezenmoord» «کشتار چینی ها» ست.

کشتار چینی ها به دست اشغالگران اسپانیائی در فیلیپین، و نمونه های پاکسازی قومی و کشتارهای مشابه دیگری به دست دولت های اشغالگر اروپائی در نقاط دیگر جهان صورت گرفته است.

غارت کاخ تابستانی بیجینگ به دست نیروهای فرانسوی و بریتانیائی یکی از بهیمی ترین جنایاتی ست که غربی ها در سرزمین چین مرتکب شدند. رمان نویس فرانسوی، ویکتور هوگو که از رویداد خشمگین شده بود، می گوید: «ما اروپائی ها، ما متمدن هستیم و از دیدگاه ما چینی ها بربرند (...). ببینید تمدن با بربریت چه کرد.»

\*\*\*\*\*

غرب دیگر نمی تواند با چین این شیوه رفتاری را تکرار کند، ولی اگر خطری تهدیدش نمی کرد حتماً دست به چنین اعمالی می زد.

عقدۀ برتری در اروپا و امریکای شمالی بسیار نیرومند و نابخشودنی ست. در اینجا یک خطر واقعی وجود دارد که اگر کنترل نشود و اگر علیه آن مقاومتی صورت نگیرد، به زودی هر گونه اثری از آثار زندگی را از روی کره زمین از بین خواهد برد. کشتار جمعی نهائی با گفتمان اخلاقی، تکبر افسارگسیخته، ناآگاهی از نفس افتاده جهان و عموماً با هیچ ندامتی همراه خواهد شد.

دیگر نمی توانند چینی ها را در خیابانهای اروپا یا امریکای شمالی کتک بزنند و یا بکشند، نمی توانند دست کم از دیدگاه نظریه پرداختی، رو در رو به آنان صرفاً به این دلیل که چینی هستند ناسزا بگویند (گرچه چنین رویدادهائی هنوز هم اتفاق می افتد). زیرا شیوه های متعددی برای جراحت وارد آوردن و تحمیل درد و رنج به فرد آدمی یا کشورش وجود دارد.

دوست نزدیک من، پیانیست برجسته چینی، یوان شنگ Yuan Sheng درست پس از ترک پست استادی اش با حقوق خیلی خوب در نیویورک، برای بازگشت قطعی به بیجینگ به من گفت :

« در ایالات متحده، هر شب تقریباً همه شبها گریه می کردم ... احساس ناتوانی می کردم. چیزهائی که درباره کشور من می گفتند... و متقاعد کردنشان امکان پذیر نبود تا بپذیرند که کاملاً در اشتباهند!»

چندین سال بعد، وقتی « نخستین نمایشگاه فرهنگ جهانی» در بیجینگ برگزار شد، یک همکار روشنفکر فرانسوی-مصری امین سعید می گفت که ما همه قربانیان سرمایه داری هستیم. من به هیچ وجه با او موافق نبودم و در آنجا در بیجینگ به او اعتراض کردم، بعداً در مسکو دوباره با هم بحثی داشتیم. او ناسازگاری، خشونت و امپریالیسم را خیلی قدیمی تر از سرمایه داری تلقی می کرد. ولی به باور من مشخصاً به عکس است : فرهنگ خشونت غربی از قلب سرمایه داری وحشی منشأ می گیرد.

اخیراً، وقتی با دانشجویان و استادان یک مدرسه قدیمی آئرناتیو اسکاندیناوی که رسماً ترقی خواه بود سخنرانی می کردم، سرانجام به گستره احساس ضد چینی در اروپا پی بردم.

وقتی درباره منازعات جهانی که از سوی ایالات متحده آمریکا و اروپا تغذیه می شود حرف می زدم، شرکت کنندگان در سالون در سکوت به دقت گوش می دادند. سالونی بود با ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر شرکت کننده که بیشتر آنان مریبان آینده را تشکیل می دادند. نوعی تشویق موج می زد و سپس پرسشهایشان شروع شد. بعد در صرف قهوه صحبت ها ادامه یافت. مشخصاً در اینجا بود که صحبت چرخش ناموزونی بخود گرفت.

یک دختر جوان با لبخندی فرشته آسا به سوی من آمد و پرسید : «ببخشید، من هیچ چیزی از چین نمی دانم...ولی در شمال غربی چین چه روی داده ؟»

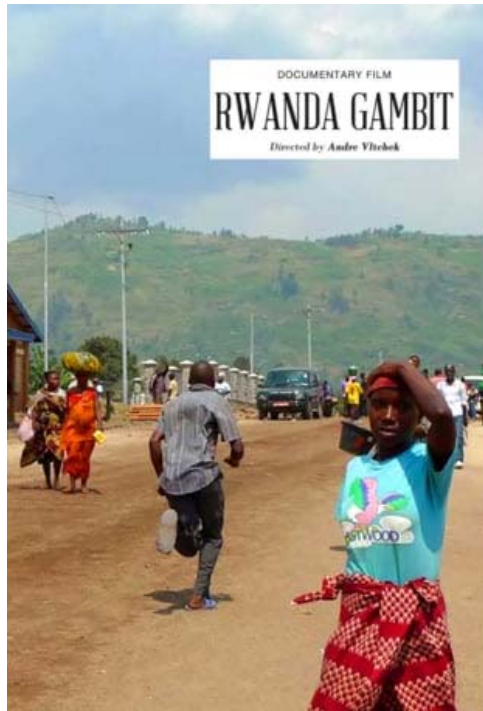
به او گفتم، شمال غربی چین چندین برابر بزرگتر از اسکاندیناوی ست، آیا می توانید سؤالتان را مشخص تر مطرح کنید ؟ البته که نه بیشتر از این...«می دانید، حقوق بشر... اقلیت ها...»

یک دختر ایتالیایی جوان نزدیک شد و گفت که دانشجوی فلسفه است. از همان نوع پرسشهای بی سرنوشت بود : «من از چین چیز زیادی نمی دانم، ولی...» سپس پرسشهایش خشونت آمیزتر شد : « منظور شما چیست وقتی از انسان دوستی چین حرف می زنید؟». نمی پرسید، حمله می کرد. من هم به سختی به او پاسخ گفتم : « شما نمی خواهید گوش کنید، فقط می خواهید چیزهائی را تکرار کنید که با آن فکر شما را شست و شو داده اند.»

یکی از خانمهای سازماندهنده گردهمائی که از طرز برخورد من با این بچه های لوس و نونور، خود محور بین و بی تربیت خوش نیامده بود، از من پرسید : « پس چرا شما دعوت ما را پذیرفتید که سخنرانی اصلی باشید؟»

با بی اعتنائی به واکنش او ولی با صداقت پاسخ گفتم : «برای بررسی اروپائی ها از دیدگاه مردم شناسی. برای رویارویی با نژاد پرستی و ناآگاهی شما.»

فردا نیز به همین شکل بود. فلم مستند شوک آور خودم را نشان دادم «Rwanda Gambit» که روایت شیوه ای بود که غربی ها داستان رواندا را تحریف کرده بودند و چگونه موجب نسل کشی واقعی در جمهوری دموکراتیک کنگو شد. ولی شرکت کنندگان بیشتر مایل بودند درباره چین بحث کنند.



یکی از آنها گفت : « من یک شرکت دولتی متعلق به چین را دیدم که در زامبی دو استادیوم ورزشی می ساخت. آیا این موضوع عجیب نیست ؟ »

واقعاً ؟ عجیب ؟ رژیم بهداشتی در چین به طور کلی بر پایه پیشگیری ساماندهی شده و در این زمینه نیز موفق بوده است. آیا ساخت استادیوم ورزشی جنایت است ؟

یک نفر دیگر از آنها افریقای غربی را یادآور شد، « چین بادام هندی کاشته است ». این کشت بادام هندی از دیدگاه او می بایستی معادل سده های اشغال استعماری، کشتار و مصیبت بردگی برای صدها میلیون افریقائی به دست بریتانیائی ها، فرانسوی ها، المانی ها، بلجیمی ها و دیگران ارزیابی شود.

در فرودگاه، در بازگشت به آسیا، حالم داشت به هم می خورد، دلم می خواست از شادی فریاد بزنم. به خانه باز می گردم و این قاره شست و شوی مغزی شده، این فاحشه خانه فکری را پشت سر می

گذارم. نجات غرب خیلی دور است. غربی ها اگر به ندامت اعتراف نکنند متوقف نخواهند شد. فقط یک نیروی دیگر می تواند غرب را متوقف کند، و باید متوقف کند.

\*\*\*\*\*

جف براون در کتابش زیر عنوان "China Is Communist, Damn It!" یک تفاوت بنیادی بین شیوه فکری چینی و غربی را باز شناسی کرده است :

« چین و غرب بیش از این نمی توانستند متفاوت باشند. تمدن غربی بر پایه فلسفه، فرهنگ، سیاست و اقتصاد یونانی بنیانگذاری شده. یونان باستان از صدها دولت-شهر مستقل و خیلی کوچک تشکیل شده بود که به شکل عادی و روزمره نسبتاً جدا از یکدیگر به سر می بردند. این دولت شهرها با آبها و سلسله کوهها از یک دیگر جدا می شدند و در شبه جزیره ها و دره ها استقرار یافته بودند. جمعیت دولت شهرها در حد هزاران نفر بود و نه میلیونها. در این دولت شهرها گویش های متفاوتی رواج داشت که به درجات مختلف از درک متقابل شروع می شد و تا آشنائی نسبی و تا نبود کامل درک متقابل ادامه می یافت. روابط آنان بر پایه بازرگانی و داد و ستدی بود که فرآیند اقتصاد غربی را در اصول و موازین سرمایه داری بنیانگذاری کرد. مفهوم نقش فرد در جامعه غرب در همین نظام اقتصادی ریشه دارد، یعنی جائی که دهقانان، مالکان زمین، بازرگانان و صنعتکاران می توانستند کار کنند و در داد و ستدهایشان به شکل فردی تصمیم بگیرند. هر یک از دولت شهرها دولت مستقل خود را داشت و در طول سده ها مراحل سلطنتی، الیگارش، استبدادی و دموکراسی را به خود دیده بود. جنگ های محلی برای حل اختلافات دائماً به وقوع می پیوست. این نبردها دائماً پیوسته

روی می داد زیرا در یونان باستان به دلیل خاک نامساعد و محدودیت خاکهای قابل کشت محصولات کشاورزی فراوان نبود. وقتی به دلیل خشک سالی ارزاق نایاب و داد و ستدها به دلیل قحطی متوقف می شد، نیاز به جنگ نیز برای جبران خرید ارزاق از دست رفته بروز می کرد.

چین باستان و چین مدرن به شکل بنیادی با این ساز و کار غربی بیگانه است. زندگی، اقتصاد و توسعه گردهاگرد دولت بزرگ مرکزی به رهبری امپراتور به گردش در می آمد. به جای اتکاء به داد و ستد بازرگانی، اقتصاد چین همیشه بر اساس تولید کشاورزی بوده و برداشت محصولات نیز به شکل گسترده به دولت فروخته می شده است. چرا؟ زیرا از دولت انتظار داشتند که مأموریت آسمانی اش را به جای بیاورد، به این معنا که مواد غذایی همه شهروندان را تضمین کند و همه شهروندان به اندازه کافی مواد غذایی برای خوردن داشته باشند. در نتیجه، کشاورزان همیشه می دانستند که غلاتی را که می کارند می تواند خیلی بسادگی در بخش دیگر چین در فاصله خیلی دور که احتمالاً دچار خشکسالی شده به مصرف عمومی برسد. کل این بینش طرح مرکزی تا کنترل سیلابها گسترش می یافت. انجمن هائی در یک منطقه چین مأمور ساخت سدها و کانالها بودند، نه برای کاهش خطر سیل آب برای خودشان بلکه برای شهروندانی که در مناطق دورتر به سر می بردند، همه این تلاشها برای رفاه عمومی انجام می گرفت. بینش دولت شهر مستقل در چین توهین به مقدسات است، زیرا چنین اموری همواره به فروپاشی در انسجام قدرت مرکزی و دولت می انجامد، و از یک مرز به مرز دیگر دستخوش دسیسه های اربابان جنگ شده، و سپس جنگ و گرسنگی به همراه خواهد داشت.»

نظام سوسیالیستی چینی ( اگر بخواهید می توانید آن را کمونیسم بنامید) به روشنی در تاریخ باستان چین ریشه دارد، و روی تقسیم و همکاری، همبستگی و هماهنگی بنیانگذاری شده است.

این نظام برای بشریت خیلی مناسبتر از آن چیزی ست که غرب با اعمال زور به سراسر جهان گسترش داده است. وقتی غرب در کاری به موفقیت دست می یابد، احساس می کند که «برنده» شده. در این صورت نیزه پرچمش را در خاک می نشاند، سپس برای بزرگداشت وضعیت موفقیت آمیز کمی شراب می نوشد، و خودش را برتر و یگانه احساس می کند.

ولی چین به شیوه دیگری فکر می کند: [چینی ها فکر می کنند که] « اگر همسایگان ما خوشبخت و در صلح باشند، چین نیز به توفیق دست خواهد یافت و از صلح بهره خواهد برد. می توانیم با یک دیگر داد و ستد کنیم، می توانیم با یک دیگر ملاقات کنیم و مبادله فکری داشته باشیم.»

در دوران گذشته، کشتی های چینی به افریقا بادیان می گشودند، به جایی که امروز سومالی و کنیا نام دارد. کشتی های چینی خیلی عظیم بود. در آن دوران اروپائی ها از این نوع کشتی های بزرگ در اختیار نداشتند. کشتی های چینی برای مقابله با دزدان دریائی مسلح بودند، ولی مسافران آن را بیشتر کاتبان، دانشمندان، پزشکان و پژوهشگران تشکیل می دادند.

وقتی به کناره های افریقا رسیدند با بومیان رابطه برقرار کردند. یک دیگر را متقابلاً شناسائی کردند، و هدایائی رد و بدل نمودند (امروز بقایای تعدادی ظروف سفالین سرامیک چینی در نزدیکیهای جزیره لامو [در کنیا] کشف شده است). در آن دوران نقاط همسان چندانی بین دو فرهنگ وجود نداشت. کاتبان چینی نوشته اند: « هنوز وقت مناسبی برای ارتباط دائمی نیست.» چینی ها هدایایشان را روی ساحل بر جا گذاشتند و به خانه خودشان بازگشتند. هیچ کس کشته نشد و هیچ کس به چیزی «نگرید». هیچ کس به هیچ کس تجاوز نکرد. سرزمین افریقائی ها به افریقائی ها تعلق داشت. افریقائی ها آزاد بودند دست به انتخاب بزنند.

یکی دو قرن بعد، غربی ها از راه رسیدند...

\*\*\*\*\*

من چین را می شناسم، ولی بهتر از این جهانی را که چین در آن تحول می یابد می شناسم. هر چه بیشتر می بینم، بیشتر شگفت زده می شوم، می خواهم چین در همه جا حضور داشته باشد هر چه زودتر بهتر !  
من در همه کشورهای بزرگ و کوچک اقیانوسیه کار کرده ام (پلینزی، ملانزی و میکرونزی) به جز نیو Niue و نورو Nauru. در آنجا، غرب این بخش با شکوه با گذشته افتخار آمیز از جهان را تجزیه کرده، ترسیم مرزهای تصنعی عجیب و غریب، عملاً مردم را به خوردن غذاهای بی کیفیت واداشته (انباشته کردن فروشگاه ها از خواک دام)، تحمیل قروض خارجی، فرهنگ وابستگی و تخریب محیط زیست با آزمایشهای هسته ای و ایجاد پایگاه نظامی. به دلیل افزایش گرمایش جهانی مناطقی مانند کیریباتی، تووالو... در حال غرق شدن هستند (در واقع آب بالا آمده).

چین با تصمیم قاطعانه انترناسیونالیست واقعی به میدان آمده است. چین با هر آنچه باید آغاز کرد، ایجاد و کاشت مانگروها [کلمه مانگرو اسم مرکبی است معرف اکوسیستم خاص در مناطق استوایی، حاصل از تجمع بسیار ویژه ای از گیاهان و جانوران در سواحل پست خورها، دلتاها، برکه ها و سواحل دریاها و در عین حال نشانگر و معرف درختان و درختچه های این گونه اکوسیستم ها نیز می باشد. این گیاهان در گروه گیاهان شورزی یا شور پسند قرار دارند.]، ساخت ورزشگاه در کشورهایی که نیمی از جمعیت آن از دیابت رنج می برند، ایجاد زیر ساختها و بناهای دولتی، بیمارستان، مدرسه. ولی غرب چه کرد؟ غربی ها تایوان را تشویق کردند که دولت های محلی را خریداری کند تا تایی را به عنوان پایتخت کشور مستقل به رسمیت بشناسند و چین را مجبور کرد که مناسبات دیپلماتیک خود را متوقف کند.

در افریقا شاهد چینی هایی بودم که در حال جاده سازی، ساخت راه آهن و حتا تراموای، مدرسه، بیمارستان و مبارزه علیه مالاریا بودند. در حالی که غربی ها یگانه کاری که روی این قاره انجام داده اند غارت آن بوده. اروپایی ها و امریکای شمالی ها هیچ چیزی در آنجا نساختند. ولی چین این نوع ساخت و سازها را به وجود آورد و دست به معجزه زد. با همبستگی، به یمن اصول انترناسیونالیست که مائو ده ها سال پیش از این به روشنی تعریف کرده است.

برای من واقعاً هیچ اهمیتی ندارد که تبلیغاتچی ها و نظریه پردازان غربی درباره حزب کمونیست چین، مائو و یا رئیس جمهور شی جین پینگ چه فکر می کنند. من نتیجه را می بینم! من چین را می بینم، سرزمین گسترده و وسیع، با احساس همدردی و متکی به نفس رشد می کند و با هم پیمانانی مانند روسیه آماده دفاع از جهان است.

چین کوبا را نجات داد. روشنفکران «چپ» غربی درباره این موضوع لام تا کام هیچ چیزی نگفتند. من این کار را انجام دادم ولی به من حمله کردند. فیدل کاسترو شخصاً تأیید کرد که من حقیقت را گفته ام.

چین به ونزوئلا کمک کرد، به سوریه کمک کرد، ولی نه برای بهره برداری و به دست آوردن سود بلکه برای به جای آوردن وظیفه انترناسیونالیستی که برای خود قائل است.

من چینی ها را در تیمور شرقی دیدم که در حال کار کردن بودند، یک کشور واقعاً خیلی کوچک فقیر که غرب آن را روی سینی نقره ای به دیکتاتور جنایتکار اندونزی سوهارتو و آدمکشهای نظامی اش سپرد و قربانی کرد. ۳۰% جمعیت این کشور کوچک فقیر به شکل خشونت باری به قتل رسیدند. پس از استقلال، استرالیا دولت جدید و شکننده آن را در منطقه ای که بر سر آن منازعه بود از گاز طبیعی محروم کرد. چین آمد و بخش انرژی را راه اندازی کرد و بیمارستان عالی مدرن عمومی ساخت و پزشکان چینی بسیار کار کشته در آن مشغول به کار شدند و کوبا نیز پزشکان خودش را فرستاد.

افغانستان؟ پس از ۱۶ سال اشغال هیولائی زیر چکمه ها و دستگاه نظامی ناتو، این کشوری که در گذشته به گام های ترقی خواهانه اش افتخار می کرد (پیش از آن که غربی ها جنبش تروریستی شان را برای مبارزه علیه سوسیالیسم راه



اندازی کنند) یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. غرب دیوارهایی بر پا کرد و دور مناطقی حصارى از سیم خاردار کشید، پایگاه‌های نظامی ساخت و فقر تمام عیار را حاکم کرد. ولی چین یک بیمارستان بزرگ مدرن ساخت که در واقع یگانه ساخت و ساز پزشکی معتبر در این کشور است. این نمونه‌ها کوشه‌ای از بسیاری نمونه‌های دیگر است که من در مأموریت‌های حرفه‌ئی ام در سراسر جهان به چشم دیده‌ام.

وقتی در آفریقا زندگی می‌کردم (چندین سال ساکن نایروبی بودم)، در راهروی مجاور چهار مهندس چینی زندگی می‌کردند. در حالی که غربی‌ها تقریباً همیشه سرّی، اسنوب و متکبرانه رفتار می‌کردند، این گروه از مهندسين چینی سر و صدا دار و با هیجان و خوش طبعی خاصی غالباً می‌رفتند در باغ‌غذایشان را صرف می‌کردند و روحیه‌ی خیلی خوبی داشتند و با هم شوخی می‌کردند. جمع آنها خیلی به آفیش‌های «رنالیسم سوسیالیسم» شباهت داشت. کاملاً آشکار بود که برای انجام مأموریت آمده‌اند، می‌ساختند و سعی می‌کردند این قاره را نجات دهند. و خیلی روشن بود که خیلی به خودشان اعتماد به نفس دارند.

آنها می‌ساختند و من نیز فلم مستند خودم را درباره‌ی آنچه غربی‌ها در آفریقا مرتکب شده بودند تهیه می‌کردم، یعنی فلمی که در بالا از آن یاد کردم Rwanda Gambit .

کار من مشخص و روشن بود، کار مهندسين چینی نیز روشن بود. ما با آفریقائی‌ها بودیم. قاطعانه. اهمیتی نداشت که تبلیغاتچی‌ها، دانشگاه‌ها و رسانه‌های غربی چه چیزی اختراع می‌کردند، اینجا بود که ما در حال تلاش و کار بودیم. مهم کاری بود که در آنجا انجام می‌دادیم گرچه از دیدگاه جغرافیائی دور از یک دیگر بودیم. و اگر سقوط می‌کردیم، اهمیتی نداشت سقوط می‌کردیم، بی‌هیچ ندامتی، چون که در حال ساختن جهانی بهتر بودیم. و مردم آفریقا، اقیانوسیه، امریکای لاتین و بیش از پیش آسیائی‌ها

این موضوع را دریافته‌اند.



دریافته‌اند که ابتکار عمل چیست، جاده چیست و چه اهمیتی دارد. با فرهنگ و تمدن محیط زیست شناختی را آموخته‌اند. به تدریج آموخته‌اند که همه‌ی جهان مشابه هم نیست، هر کشوری فرهنگ و اهداف خاص خودش را دارد. آموخته‌اند که در زندگی همه چیز دروغ و یا برای نفع مادی نیست. آری، البته، منابع نامحدود نیستند و در برخی موارد باید بهائی برای آن پرداخت کرد، ولی

زندگی فراتر از حساب و کتاب سرد و بی‌روح است.

غرب و دولتهای مشتری آن نمی‌توانند این واقعیت را درک کنند و یا این که می‌فهمند ولی نمی‌خواهند آن را بپذیرند. در زمینه‌ی جوهر اخلاقی کارشان به پایان رسیده است. غرب و دولتهای مشتری آن فقط می‌توانند برای منافع خاص خودشان مبارزه کنند، دقیقاً مانند کارگران فرانسوی که فقط برای منافع خودشان مبارزه می‌کنند، و نه برای جهان.



غرب به هر چیز خالصی که دست می زند آن را ملوث می کند و تکرار می کند که « همه دنیا به شکل بنیادی شبیه هم هستند» (دزد).

آکادمی آنان ( به طور کلی آکادمی غربی ولی به همچنین کوریای جنوبی، تایوان، هونگ کونگ و جاپان) عمیقاً دستشان در به وجود آوردن این وضعیت تحریف آمیز آلوده است، در همه جهان نفوذ کرده اند، به ویژه در آسیا و حتا در خود چین. به جوانان چینی آموخته اند که کشور آنان آن چیزی نیست که فکر می کنند ! در دوره ای خاص دانشجویان چینی به غرب می رفتند تا درباره چین بیاموزند !

دانشگاه های امریکای شمالی و اروپائی بودجه هائی را برای تحریف افکار بهترین دانشجویان چینی اختصاص می دادند.

در دیگر بخش های آسیا، با تأمین مالی و بورس تحصیلی، دانشگاه های محلی در «پیوند» با همکاران ضد کمونیست و طرفداران غرب در دانشگاه های جمهوری خلق چین فعالیت می کردند.

خوشبختانه، این موضوع در جمهوری خلق چین شناسائی شد و حملات شرم آور علیه نظام آموزشی چین در دست بررسی ست.

رسانه ها و ناشران کتاب و کتابفروشیها چیزی از این توطئه ها کم نمی آورند. تبلیغات ضد چینی همه جا حضور دارد. تبلیغات ضد کمونیستی نیز همه جا حضور دارد.

\*\*\*\*\*

با وجود این، چین رشد می کند و بالا می آید. چین علی رغم نژاد پرستی، دروغ و گزارشات تحریف آمیز رشد می کند. چین سوسیالیست، انترناسیونالیست به آرامی پیش می رود ولی با اعتماد به نفس، بی آن که با کسی برخورد کند، بی سر و صدا و هیاهو در مقابل رفتار ناعادلانه و خشونت آمیز غرب و یا کشورهائی مانند جاپان.

به نظر می رسد که رهبران چین اعصابشان از فولاد است. یا شاید این هزاران سال فرهنگ بزرگ است که به آنان اجازه می دهد که درباره خودشان حرف بزنند.

وقتی اژدها به پرواز درمی آید، می توانند به او پارس کنند، فریاد بزنند و ناسزا بگویند و حتا به سوبش تیراندازی کنند. ولی او خیلی عظیم و خیلی قدیمی ست، خیلی پارسا و مصمم است : باز نمی ایستد، عقب نمی نشیند و از آسمان نیز سقوط نمی کند. ولی جهانیان اگر برای تماشای او وقتی که با شکوه تمام پرواز می کند به اندازه کافی فرصت داشتند، سرانجام می توانند دریابند که این پرندۀ باشکوه نه فقط قدرتمند بلکه به شکل شگفت انگیزی زیبا و مهربان است.

### **Andre Vltchek**

آندره ویچک فیلسوف، رمان نویس، تهیه کننده و روزنامه نگار تجسسی ست. او مناطق جنگی را در دوازده کشور پوشش خبری داده است. سه کتاب از آخرینهایش «انقلاب بزرگ سوسیالیست اکتوبر»، رمان انقلابی «آرورا» و پر فروش ترین پروندۀ تاریخی «درنگ هائی درباره دروغ های امپراتوری». فلم مستند انقلابی او را زیر عنوان Rwanda Gambit را می توانید ببینید که درباره رواندا و جمهوری دموکراتیک کنگو تهیه شده. پس از امریکای لاتین، افریقا و اقیانوسیه، آندره ویچک در حال حاضر در آسیای شرقی و خاورمیانه به فعالیتهایش ادامه می دهد. با او می توانید از طریق سایت خود او تماس بگیرید [site Web](http://www.site Web)

لینک متن اصلی :

**مقاله ها دیگر از آندره ویچک ترجمه حمید محوی :**

- (۱) جهان در آتش و چپ غربی غرق در وراجی
- (۲) سگ جنگی امریکا می خواهد گاز بگیرد. ولی کی و چگونه ؟
- (۳) صلح یک کلیشه است و جنگ به معنای آن وقتی ست که غرب نتواند بی آن که با مقاومت روبه رو نشود جهان را کنترل کند
- (۴) عارضه شناسی غرب ابتلا به اختلال شخصیتی سادیک

**مقاله های دیگر درباره چین از نویسندگان دیگر ترجمه حمید محوی**

- (۱) جنگ تریاک : تجاوز قدرتهای غربی به چین. نوشته کورین اوتته-روسل
- (۲) ظهور مجدد چین به عنوان قدرت جهانی. نوشته جیمز پتراس